دو کارگاه آموزشی در دانشگاه آزاد اسلامی تبریز تشکیل شد

کارگاه های آموزشی آمار و نرم افزار رایانه ای (SPSS) ویژه اعضای هیات علمی دانشگاه های آزاداسلامی شمال غرب کشور در واحد تبریز برگزار شد.

به گزارش روابط عمومی این دانشگاه، دوره‌های مذکور برای ارتقای سطح اطلاعات رایانه ای استادان و آشنایی آنان باانواع آمار استنباطی و توضیحی و کاربرد آمار در پژوهش و تحقیقات علمی در دو دوره مقدماتی و پیشرفته و زیرنظر اعضای هیات علمی دانشگاه آزاداسلامی تبریز به اجرا گذارده شد.

برای نخستین بار در کشور؛

طرح سوادآموزی از طریق تلویزیون در استان همدان اجرا می‌شود

با فعالیت نهضت سواد آموزی در کشور، میزان بیسوادان استان همدان، کاهش ۴۰ درصدی را نشان می‌دهد.

این مطلب را ضیاءالدین خورنگ، مدیر نهضت سوادآموزی استان همدان در گفتگو با خبرنگاران اعلام کرد و افزود: مجموع باسوادان در استان همدان قبل از انقلاب ۳۷ درصد بود که به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی در حال حاضر ۸۲ درصد جمعیت استان همدان از نعمت سواد برخوردارند.

وی افزود: هم اکنون در بین ۲۹ استان کشور، استان همدان رتبه دهم را در سوادآموزی به دست آورده است.

وی فاصله باسوادان بین زنان و مردان را ۸ درصد عنوان کرد و گفت: بیشترین فعالیت سوادآموزی در بخش زنان صورت گرفته است.

آقای خورنگ همچنین با اشاره به آمار کم سوادان استان گفت: حدود ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت استان همدان یا بی‌سوادند یا کمتر از پنجم ابتدایی سواد دارند. در مجموع ۲۲ درصد جمعیت استان همدان (شامل ۳۵۲ هزار نفر) که ۴۵ درصد از این جمعیت را مردان و ۵۴ درصد را زنان تشکیل می‌دهند، کم سوادند.

وی با بیان این مطلب که درصد کم سوادی جمعیت شهری استان همدان ۳۰ درصد و همچنین درصد کم سوادی جمعیت روستایی این استان ۶۱ درصد می‌باشد، گفت: ۸۰ درصد جمعیت این استان زیر ۴۰ سال و ۲۰ درصد جمعیت سنی بالای ۲۰ سال این استان کم سوادند که بیشترین کم سوادی در شهرستان بهار و کمترین جمعیت کم سوادی در شهرستان همدان است.

وی در پایان از طرح سوادآموزی از طریق تلویزیون خبر داد و گفت: این طرح برای نخستین بار است که به عنوان پنجره‌ای به روشنایی از طریق صدا وسیمای مرکز همدان پخش می‌شود. پیش‌بینی می‌شود که ۱۲ هزار نفر از این طریق دوره‌های مقدماتی سوادآموزی را فرا گیرند.

مراسم بزرگداشت پانصدمین سالگرد جنگ حماسی چالداران برپا شد

نخستین همایش فرهنگی جنگ چالدران همزمان با پانصدمین سالگرد وقوع این حماسه دردست چالدران برگزار شد.

همزمان با این همایش فرهنگی، بنای یادبود سیدصدرالدین، وزیر جنگ شاه اسماعیل صفوی و ۲۷ هزار شهید جنگ چالدران در مراسم خاصی در این بنای یادبود گشایش یافت دکتراحمد محیط طباطبایی معاون معرفی و آموزش میراث فرهنگی کشور در این مراسم گفت: جنگ چالدران یادآور تولد مجدد ایران و ایرانی پس از قرن ها فراموشی است.

و افزود: آغاز رسمیت یافتن مذهب تشیع به عنوان حلقه ارتباط ایرانیان ناشی از این رویداد است.

وی تصریح کرد: دشت چالدران تفاوتی با دشت های ۸ سال دفاع مقدس ندارد و ما شاهد یکی از ورق های باارزش تاریخ ایران در این منطقه هستیم و نشان می‌دهد که ایرانیان در تمام نقاط کشور حافظ ارزش ها هستند.

هنر بیگانه

مترجم: مریم جعفری

ژول سوپرویل

سوپرویل در سال ۱۸۸۴ در مونته ویوئو بدنیا آمد او هم فرانسوی و هم اهل اورگوئه بود. علاوه بر شعر، رمان و نمایشنامه نیز می‌نوشت. او شاعری سوررئال و ساده و بی‌پیرایه و مدافع صلح بود. از مجموعه های او می‌توان به «جاذبه ها» «ذهن فراموشکار» و «زندانی بی‌گناه» اشاره کرد. او در سال ۱۸۶۰ درگذشت.

دوستان ناشناخته

برای شما یک ماهی بدنیا می‌آورد که به سرعت شروع می‌کند به چرخیدن از موجی بلند به اوج سیاهی یک ستاره روی سرتان بدنیا می‌آورد که می‌خواهد آواز بخواند اما مثل خواهران شبش ـ ستارگان خاموش ـ خوب نمی‌تواند.

برای شما یک پرنده به دنیا می‌آورد از قدرت سال‌ها در میان پرواز و درحالی که داستانش را در قلبش پنهان می‌کند چون چیزی جز صدای آوازش برای نشان دادن ندارد.

او پرواز می‌کند روی جنگل، یک شاخه انتخاب می‌کند آنجا قرار می‌گیرد، می‌گفتند او مثل دیگران است. به کجا این‌گونه می‌دوند این خرگوش های صحرایی و این راسوها در این سرزمین شکارچی وجود ندارد. پس چه ترسی آنها را وسوسه می‌کند که شتاب کنند سنجاب در گریزش تبدیل به برگ و چوب می‌شود گوزن ماده و آهو ناگهان، پریشان می‌شوند برای شما دوستی بدنیا می‌آورد و این همان است که دنبال شما بود او هرگز اسم یا رنگ چشمهای‌تان را نخواهد داشت اما باید مثل دیگران لمس کرده باشد و اتاقی در قلبش با ضربانهایی بیگانه و بروزهایی به او گذشته است که زندگی نکرده بود.

و شما، چه می‌کنید، ای چهره ی کدر شده با این عبورهای ناگهانی، این جانوران، این پرنده ها شمایید که از خود می‌خواهید، شما همیشه بی‌خبرید «اگر هرگز به دوستی دور فکر نکنم. آیا به این دلیل است که باید هر کاری بکنم برای آنکه برای دوباره شناختنش بروم؟»

متاسفم برای شما، متاسفم برای آنها، برای سکوت و کلمات ناسنجیده برای جملاتی که از برهایی ناشناخته بیرون می‌آید که از دور شما را لمس می‌کند مثل یک توپ رها شده و متاسفم برای پیشانیهایی که فراموشکار به نظر می‌رسند.

آدم چگونه آدم شد

محمد ابراهیم موسوی

کار کوچکی نبود، موجودی که از گل ساخته شده باشد در مقابل موجوداتی از جنس ورای خاک و گل موجوداتی از جنس، آب، آینه، نور، روشنایی، تاریکی و آتش، تصور این‌که، چه اندیشه‌ای در ذهن خالق خلاق می‌گذشته محال است، اما وقتی بحران‌های آفرینش زمین و زمان رو به کاستی نهاد، خالق توانا دست به آفرینش گل سرسبد هستی زد، آدم، آن‌هم از گل، اما مسئله اینجا بود که سپس از روح خود در او دمید، این مسئله را برای برخی از آفریده ها بغرنج کرد، موجود تازه ای ظهور کرده بود، قرار بود او اشرف مخلوقات باشد خداوند امر کرد همه در برابر وی سجده کنند اما شیطان که از فرشتگان مقرب درگاه خدا بود اعتراض کرد، آیا من که از جنس آتشم در برابر موجود از گل سر تعظیم فرود بیاورم، در دستگاه آفرینش خدا جایی برای تمرد نبود، اما خداوند به طرد شیطان اکتفا کرد، توجه کنید که قدرت خداوند آن‌قدر بود که او را از صحنه هستی حذف کند و آدم با خیال راحت به زمین فرستاده شود و یک راه بیشتر پیش روی نداشته باشد، پس چرا چنین نکرد؟ حدس و گمان ما راه به جایی نمی‌برد زیرا ما هم جزیی از آفریده های او هستیم و تنها جزیی از حکمت ازلی او را به همراه داریم و در ضمن امکان احاطه بر فلسفه لازم بر بقای نظام هستی برای ما میسر نیست اما شاید لزوم یک موجود دو بعدی که یک سر آن در شر و شیطان باشد و یک سرش درملکوت و خدا ضرورتی بود که باید در هستی پیش می‌آمد پر از تناقض، توانا ولی ضعیف ظالم ولی عادل، با هوش ولی کودن، مختار ولی در اسارت، انسان باید چنین خصوصیاتی می‌داشت او می‌بایست در عرصه حیات ذات خود را بروز می‌داد یا باید خدایی می‌شد یا جزو یاران شیطان، پس مسئله آزمایش وی به میان آمد، آدم را تنها خلق کرده بودند، هنوز نه حوایی در کار بود، نه درختی، نه سیبی، نه گندمی، هنوز دوران مجردی را پشت سر می‌گذاشت، مثل همه مجردها فارغ از همه مسؤولیت ها بود نه زن داشت نه اهلی نه عیالی، راست راست راه می‌رفت و در حکومت خدا خوشگذرانی می‌کرد، به هر سمت بهشت که اراده می‌کرد سیر می‌کرد در هر کجا که می‌خواست مسکن می‌گزید، شاید چنین تجربه ای برای کسی که می‌خواست موجودی با سرشتی دوگانه باشد لازم بود، مثل نوزادی او را رها و یله گذاشته بودند، هر روز سری به گل‌ها و درخت‌ها می‌زد، خورشید و ستاره ها را نظاره می‌کرد، کران تا کران بهشت زیر پایش گسترده بود آرامشی بر وی حاکم بود که هیچ انسانی بعد از او نتوانست آن آرامش را تجربه کند، از حالات روحی وی اطلاعات دقیق دیگر در دست نیست اما براساس روایات کهن او مردی

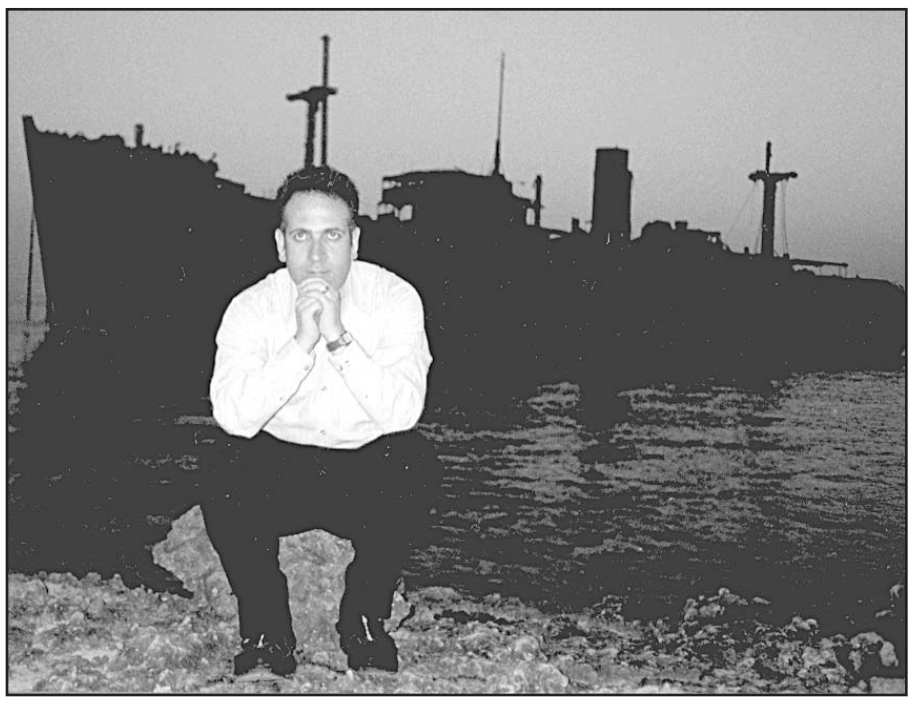

بود بلند بالا، با چهره ای گندمگون چشمانی سیاه و نافذ، ریش و گیسوان سیاه بلند بافته، خداوند عالم او را مردی خوش سیما و زیبا خلق کرده بود طوری که هیچ‌یک از فرشتگان نمی‌توانستند در زیبایی با وی رقابت کنند.

زیبایی غرورآور است و با اینکه نعمتی است از سوی خداوند می‌تواند به آفتی بالقوه تبدیل شود، می‌توان حدس زد آدم چهره خود را در آینه ندیده بود خداوند می‌خواست زندگی آدم متحول شود پس حوا را با هزاران برابر زیبایی و ملاحت آفرید اما لمس او رابر آدم ممنوع کرد، ممنوعیت همیشه کنجکاوی پدید می‌آورد، رویش دیوار باعث بالا رفتن از آن می‌شود، شیشه جاذب سنگ است، ماده ضد ماده همراه باهمند بنابراین آدم در گشت و گذارهای خود در بهشت احتمالاً حوا را دیده بود و نوعی کشش و جاذبه اسرارآمیز او را به سمت حوا می‌کشید ولی هرگونه عدول از محدوده مجازها برای وی نیز گناه و خطا شمرده می‌شد، اینجا بود که شیطان اولین دستاویز خود را به دست آورد، آدم و حوا، مثل (آتش و کاغذ) اگر این‌دو را نسبت به هم نسبت به سرشت زمین شان آگاه می‌کرد (گول می‌زد) دیگر بهشت جایی نبود که آدم بتواند در آن خرامان خرامان بگردد، پس روزی به شکل ماری درآمد و شروع به اغوای آدم کرد، گفت از این سیب یا گندم (حوا) بهره ببر و ببین چه مزه ای می‌دهد، آدم در لحظه غفلت مرتکب اولین خطا شد و خداوند به سبب خطایش او را بر زمین فرو فرستاد. زمین سرشتی دنیایی و رو به فنا داشت همه چیز در آن مدتی زندگی می‌کرد و سپس تن به مرگ می‌داد و فنا می‌شد، خداوند همه خصلت های زمین را به او آموخت و وی را به عنوان اولین پیامبر خود برگزید، اولین انسان بخاطر آگاهی به خطای خود و پرداخت هزینه این خطا تبعید از بهشت را پذیرفت و به زمین آمد و میراث نیک و بد را که سرشت دوگانه وی را تشکیل می‌داد به فرزندانش به ارث گذاشت، آگاهی به گناه و خطا باعث آمرزش آدم شد، اما بعدها فرزندانش، خطا را گسترش دادند تا جایی که گناه به یک ارزش بدل شد و فرزندان آدم کم و بیش از دست یابی به بهشت درماندند.

نگاه دوست

فرهاد قلی زاده

سبک همچون پرنده

بعد از انقلاب اسلامی ایران، شعر تجربه‌های گوناگون و غیرمتعارفی را تجربه کرد. و البته هنوز هم در این حوزه، تلاش‌هایی می‌شود که قابل تامل است ولی مثل همیشه عدم حضور منتقدان جدی و حرفه‌ای باعث شده که شناسایی و کشف این اشعار وجود نداشته باشد و یا به تاخیر بیفتد. برای رفتن به سراغ این‌گونه شعرها، باید نگاه دیگرگونه، و گاهی فنی‌تری داشته باشیم و این همیشه هم برای خوانندگان میسر نیست، چرا که ما در روند شعر معاصر نه یک روند مشخص که روندها و رویکردهای مختلف و حتی متضادی را مشاهده می‌کنیم و شاید این مساله ما را دچار سرگیجی کند. این سرگیجی احتمالاً به خاطر انتظارات ذهنی خواننده پیش از خواندن شعر است که با شوکی مواجه می‌شود و در اصل خواننده در برخورد با این‌گونه شعرهای متفاوت از ادراک و احساسش تلاش می‌کند که خلاقیت و تخیل خود را نیز دخیل کند.

شعر متفاوت معاصر به عنوان بستر امکانات معنایی ـ زبانی با عینیت خاص خود، ما را متوجه این مسئله می‌کند که شعر صرفاً پاسخگوی احساسات و درونیات ما نیست بلکه در راستای این به خلق امکاناتی دست می‌زند که خود برای احساساتمان به دنبال به وجود آوردن پاسخی در خور باشیم. دراین موقعیت، شعری موفق هست که به دور از دیدگاه‌های مولف مدارانه‌اش به آفرینش امکانات تجربه‌پذیرتری برای خواننده دست یازد. هر شاعری باید این نکته حائز اهمیت را در نظر داشته باشد که خواننده‌ای وجود دارد و قرار است از امکانات موجود در شعر استفاده کند آن هم صرفاً خواننده بدون پسوندهای توصیفی مانند: جدی، سخت‌گیر، و... چرا که اگر پسوند توصیفی خاصی را به خواننده‌ی خود بچسبانیم احتمال این است که ملاحظه خواننده مورد نظر را بکنیم و شعر هم در ترتیبات ذهنی همان خواننده که شاعر می‌تواند اثنایی حتی اندکی از ترتیبات ذهنی داشته باشد، شکل بگیرد.

هر حرکت و تجربه شعری این امکان را به وجود می‌آورد که روند رویکردهایی که شاعر شاید دنبال می‌کند به خواننده انتقال دهد و این بنا به گفته‌های پیشین، شاید از ارزش آن بکاهد. لذا باید به خاطر جلوگیری از این مسئله به شیوه‌ها و شگردهایی دست یابیم که در عین اینکه آزاردهنده نباشد، باید امکان تنوع بخشی به گمانه‌زنی‌ها و معنایابی‌های خواننده را هم به وجود بیاورد. البته این احتمال هم پیش می‌آید که این شگردهای خاص یک شاعر به عنوان قطعیت‌هایی تکرارپذیر مطرح شود و در شعرهای آینده موجب خستگی و رویگردانی خواننده خواهد شد. لذا این نکته را باید پذیرفت که هر روند و رویکردی را اگر به‌طور قطعی در نظر بگیریم می‌تواند از خلاقیت و تخیل آزاد خواننده بکاهد و در عین حال هم نباید آنچنان بدیهی در نگارگویی کرد که خواننده نیازی به تلاش ذهنی احساس نکند. چرا که به قول سولژ نیتحسین «چیزی که خیلی بدیهی است، جذابیتی ندارد» پس برای برطرف کردن این مسائل و جذابیت بخشیدن به متن شعر خود باید به دنبال یک واژه اساسی دیگر بود من فکر می‌کنم بهترین واژه‌ای که می‌تواند در این جا به کمک شاعر بیاید، سبکی است. برای روشن شدن بیشتر مقایسه‌ای که در اصل ایده‌اش را از بودلر گرفتیم انجام می‌دهم ما در زبان روزمره خود بیشتر این عبارت را که مثل پر سبک است را به کار می‌بریم. بدون توجه به این نکته که با وزش باد به خاطر وزن اندک پر، جابجایی و رها شدن در هوا به وقوع می‌پیوندد. یعنی خود باد هم در جابجایی مداوم و رها شدن در هوا سود می‌برد این ویژگی را به سرایت می‌دهد. حال بر می‌گردیم به مقایسه خودمان. بودلر یک جایی این نکته قابل تامل را پیش می‌کشد که: «باید به مانند پرنده سبک بود نه مثل پر». نکته مورد نظر من در اینجا پرنده است. پرواز پرنده اطلاعات درخور توجه به ما می‌دهد که می‌بایست به آن‌ها با عنوان شگرد بپردازیم: با تحرک، دقت و صراحت پرواز پرنده همیشه برای ما قابل توجه، جالب و حامل اطلاعاتی است که می‌تواند احساساتمان را برانگیزد. تحریک پرنده به گونه‌ای است که، به نظر بی‌وزن می‌آید. این تحرک با توجه به دقت پرنده در پرواز به استحکامش می‌افزاید. و ما با نگاه کوچکی به پرنده‌ی درهوا به راحتی در حال پرواز بودن پرنده را در می‌یابیم.

متن شعر هم اگر از این نکته تغذیه کند که استحکام و نظمی که می‌بایست به‌طور ساختاری در شعر وجود داشته باشد، در اصل امکانات معنایی ـ زبانی را د رهمین ساختار شعری جای می‌گیرند باید آنقدر به صراحت رسیده باشد که خواننده را متوجه این مسئله کند که برای درک جذابیت‌های موجود در متن شعر نیاز به تلاش ذهنی درایجاد معناهای به وجود آمده از امکانات خلق شده، دارد و این امکانات چیزی نیست.

مگر کلمات، جملات و عباراتی که از ارتباطات منظم، متمرکز، لازم، یکتا باشد. به وجود آمدن این ارتباط‌ها هم مستلزم دقت و زیرکی خاصی است. مثل پرنده که دقت پروازش را رو نمی‌کند بلکه نشان می‌دهد بدون اینکه خواسته باشد توجه کسی را به خود جلب کند. و در آخر اشاره این نکته بدور از فایده نیست که نشان دادن دقت موجود در متن شعر شاعر را نیازمند صداقتی در خلق امکانات معنایی و زبانی می‌کند خود می‌تواند پای شهود الهام شاعرانه را پیش کشد.

اخبار کوتاه

آثار خطاطی یک هنرمند در اردبیل به نمایش گذاشته شد

نمایشگاهی از آثار خطاطی صابر صفایی هنرمند جوان اردبیلی در کلبه جوان اردبیل دایر شد.

در این نمایشگاه ۲۲ اثر خطاط جوان اردبیلی در زمینه‌ی خط نقاشی و خط در معرض دید عموم قرار گرفت.

۱۳ اثر به نمایش درآمده در این نمایشگاه در زمینه خط ثلث و ۹ اثر نیز مربوط به خط نقاشی بود . این نمایشگاه تا دوم مهرماه برای بازدید علاقه‌مندان دایر بود.

انفجار در تبریز، یک کشته و ۴ مجروح برجا گذاشت

به گزارش سازمان آتش‌نشانی تبریز، در اثر انفجار در بخش شارژ کپسول اکسیژن، علاوه بر وارد آمدن زیان‌های مالی محمد احترامی جان سپرد و ٤ نفر هم دچار مصدومیت شدند که به مراکز درمانی انتقال یافتند.

حادثه رانندگی محور زنجان-صایین قلعه ۱۳ کشته و ۱۹ مجروح داشت

در یک سانحه رانندگی که در جاده زنجان ـ صایین‌قلعه به وقوع پیوست، دست کم ۱۳ تن جان خود را از دست دادند و ۱۹ تن دیگر به شدت مجروح شدند.

سال گذشته از هفتم محرم تا عصر عاشورای حسینی مهمان شهدا بودیم، این دست نوشته‌ها حاصل این سفر است :

ارمغان سفر به جنوب :

هفتم : «دو کوهه»! یک شب پر شور و ماندنی
«فتح‌المبین و «شوش»! غزل‌های خواندنی
هشتم: به سمت «فکه»، عطش، رمل ماسه‌ها
«چذابهٔ» غیور! غرور حماسه‌ها!
«دهلاویه»، به یاد شهیدی بزرگمرد...
مرد نبرد و بعد نبرد و سپس نبرد.
روز نهم که عطر فضا، عطر سیب بود،
«اروند» رود خاطره‌های غریب بود.
ما در کنار شط عرب، غرق «یا حسین»
رفتیم سمت خاطرهٔ «فاو» با حسین!
«کارون» ـ زلال حادثه ـ لبریز درد بود
بعد از عبور، فصل غم‌انگیز درد بود.
آری! «شلمچه» بغض غریبانه را شکست
نجوای زائران به دل آسمان نشست
مولا حضور داشت، میان مسافران
اما به انتظار نشستند عابران!
خورشید در شلمچه غروبش چه دیدنی است؛
در خاکریز صحبت یاران شنیدنی است.
«آنان‌که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟!»
نزدیک می‌شویم به پایان این سفر
یک عمر می‌شویم غزلخوان این سفر
حالا درست روز دهم، موقع اذان
درمقتل «طلائیه» لبریزیم از فغان
در شب دوکوهه بوی خداحافظی گرفت
دلها از این شمیم خداحافظی گرفت!
شام غریب، حال عجیب آه عطر سیب!
زانو بغل گرفته محفل زوّاری بی‌شکیب!
مهمان چند روزه شدن نیست عاشقی
این جا بمان اگر که ز نسل شقایقی!
مولا که آگه است از این التهاب ما
در موج‌خیز حادثه از پیچ و تاب ما
ما می‌رویم اگر چه، ولی دل نمی‌بریم
ما هم پرنده‌ایم، اگر چه نمی‌پریم...
حتی اگر که درک شملچه نداشتیم
دل‌های خویش در دل سنگر گذاشتیم.
جا ماند قلب پر تپش زائران عشق،
در زیر خاک بماند! در آسمان عشق.
یک آسمان کم است برای شکوهشان
شاید که کهکشان... نه! بخوانیم کوهشان!
من عاجزم از این‌که بگویم که بوده‌اند؟
تنها همین که شعر حقیقت ستوده‌اند.
ما آمدیم تا که بگوئیم عاشقیم!
آلوده‌ایم اگرچه ولی صاف و صادقیم.
تا کربلا که راه زیادی نمانده است
مولا مگر به کربلامان نخوانده است؟!
قربان مهربانی تو ای امام عشق!
امسال هم رسیده ز تو، یک پیام عشق:
«در فکه و هویزه و چذابه دلیر،
درسی به نام عشق حسین زمان بگیر»

«سه کبـــوتر...»

مردی غریب کنج اتاقی غریب تر
تسبیح توی دست، پریشان نشسته است
محبوس چشمهای خودش کرده درد را
مردی که روی تخت بدین‌سان نشسته است
اینجا اتاق و پرده و تخت و هر آنچه هست،
بوی غریب فاصله را می‌پراکند...
حتی همین گلی که به گلدان نشسته است،
عطر عجیب فاصله را می‌پراکند
حتی هوا شکسته خودش را به شکل بغض!
باران گرفته تک نفس از عصر تا به‌حال
یک مرد در اتاق به این فکر می‌کند:
با عشق ممکن است هر آنچه بود محال،
چشمش به‌سوی پنجره هایی که بسته اند
رگبار یاد حادثه را زنده می‌کند
شب‌های با رفیق به دریای مین زدن!
فتحی به رمز «کربلا»! خنده می‌کند
اما دوباره یک غم سنگین، دوباره سردرد
از عمق سینه آمد و کم کم شروع شد
تک سرفه هاش ممتد و بی‌اختیار بود!
از چشمهاش بارش نم نم شروع شد
سنگر، نماز سرخ، دعا، سیل قطره ها!
آن‌ها که عاشقانه به دریا رسیده اند
این‌جا به‌روی تخت به این حال مانده است

لیلا ابراهیمی

تنها به فکر آنچه که آن‌ها رسیده اند
«اما قرار بود که ما هر سه...» سرفه باز
از او امان حرف زدن را گرفته است
خون در رگ شقیقه او می‌دود ولی
سرما عجیب، عمق بدن را گرفته است
در ذهن او تداعی «من با توام رفیق»
شب‌های جمعه، دعای کمیل، اشک!
«من می‌روم عزیز! و فردا تو هم بیا»
«رفتی سلام من تو به آقا... و سیل اشک
شب خیمه می‌زند آرام در اتاق،
گویا به خواب رفته کسی که صبور بود!
هرگز کسی به راز دلش پی نبرده بود:
در انتظار موعد روز عبور بود!
یک جسم سرد و پنجره ای بسته پشت آن
آرام، دو کبوتر خیس آرمیده اند،
فردا، بهشت زهرا، در قطعه ای غریب
هر سه به آرزوی قشنگی رسیده اند...